

بند ۱- اهورمزداى بزرگ ، بزرگترین خدایان ، او داریوش شاه را آفرید . او به وی شاهی را ارزانی فرمود . بخواست اهورمزدا داریوش شاه (است) .

بند ۲- داریوش شاه گ-وید : این کشور پارس که اهورمزدا بمن ارزانی فرمود زیبا ، دارای اسبان خوب ، دارای مردان خوب (است) . بخواست اهورمزدا و (بخواست) من داریوش شاه (این کشور) از دیگری نمی ترسد .

بند ۳- داریوش شاه گوید : اهورمزدا مرا یاری کناد با خدایان خاندان سلطنتی و این کشور را اهورمزدا از دشمن از خشکسالی از دروغ محفوظ دارد . باین کشور نیاید نه دشمن نه خشکسالی نه دروغ . اینرا (چون) بر کنی من از اهورمزدا با خدایان خاندان سلطنتی درخواست میکنم . اینرا بمن (چون) بر کنی اهورمزدا با خدایان خاندان سلطنتی بدهاد .

- ۱ اَوْرَمَزْدَا : وَزْرَكْ : هَي : مَئِشْت : بَك
- ۲ آ نام : ه و و : داری ووم : خشای نی
- ۳ یم : اددا : ه و ش نی : خش نرم : قراب
- ۴ ر : وشنا : اَوْرَمَزْدَاها : داری و و
- ۵ ش : خشای نی : ناتی : داری ووش :
- ۶ خشای نی : نی یم : دهیاوش : پار
- ۷ س : ت یام : منا : اَوْرَمَزْدَا : قراب
- ۸ ر : هی : ن نیبا : اووسپا : اومرتی
- ۹ یا : وشنا : اَوْرَمَزْدَاها : منج
- ۱۰ آ : داری ووش : خشای نی هی
- ۱۱ آ : هچا انی ینا : نایی : ترست
- ۱۲ نی : ناتی : داری ووش : خشای
- ۱۳ نی : منا اَوْرَمَزْدَا : اوپتام :
- ۱۴ یرتو و : هدا : وی ت نیبیش : بگ نی
- ۱۵ بیش : انا : نیمام : دهیاوم : اور
- ۱۶ مزدا : پاتو و : هچا : ه نیمای
- ۱۷ آ : هچا : دوشی پا را : هچا : در
- ۱۸ او : آبی : نیمام : دهیاوم : ما
- ۱۹ : آجمی یا : ما : ه نیبا : ما : دوش
- ۲۰ نی یارم : ما : درو سگ : آیتا : آدم :
- ۲۱ یانم : جدی یامی : اَوْرَمَزْدَا
- ۲۲ آم : هدا : وی ت نیبیش : بگ نیبیش : ا
- ۲۳ نیتم نی : یانم : اَوْرَمَزْدَا : ددات
- ۲۴ او و : هدا : وی ت نیبیش : بگ نیبیش :

بند ۱- خدای بزرگ (است) اهورمزدا که این زمین را آفرید ، که آن آسمان را آفرید ، که مردم را آفرید ، که شادی مردم را آفرید ، که داریوش را شاه کرد ، يك شاه از بسیاری ، يك فرماندار از بسیاری .

بند ۲- من داریوش شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه کشور های شامل همه گونه مردم ، شاه در این زمین بزرگ دور و دراز ، پسر و پستای هخامنشی پارسى پسر پارسى آریائی دارای نژاد آریائی

بند ۳- داریوش شاه گوید : بخواست اهورمزدا این (است) کشورهایی که من جدا از پارس گرفتم . بر آنها حکمرانی کردم . بمن باج دادند . آنچه از طرف من بآنها گفته شد آنرا کردند . قانون من آن (است) که ایشانرا نگاهداشت . ماد خوزستان پارت هرات بلخ سغد خوارزم زرنگ رخج ثت گوش گندار هند سکائیهای هوم نوش سکائیهای تیزخود بابل آشور عربستان مصر ارمنستان کپدوکیه سارد یونان سکائیهای ماورای دریا سکودر یونانیهای سپر روی سر لیبیا حبشیا اهالی مک کارثیا .

- ۱ بَک : وَزَرَک : اَوْرَمَزْدَا : هَی : لیم
- ۲ آم : بومیم : آدا : هَی : آوم : اَسَم
- ۳ آنم : آدا : هَی : مَرْتی یَم : آدا : ه
- ۴ ی : هی یاتیم : آدا : مَرْتی ی هَیا
- ۵ هَی : داری ووم : خشای تی یَم : اَک
- ۶ اَوْرُوش : الیوم : پَرُوونام : خَشایَت
- ۷ تی یَم : الیوم : پَرُوونام : فرماتا
- ۸ رَم : آدم : داری ووش : خَشای تی ی : وَ
- ۹ زَرَک : خَشای تی ی : خَشای تی یانام
- ۱۰ خَشای تی ی : دَهِیونام : ویس پَرنا
- ۱۱ نام : خَشای تی ی : اَهِیا یا : بومی
- ۱۲ یا : وَزَرَک یا : دَوْرَکِی اَپی : ویشتاس
- ۱۳ پَها : پَتر : هَخامنشی تی ی : پارس : پ
- ۱۴ آرس هَیا : پَتر : آرتلی ی : آرتلی ی : چی
- ۱۵ تر : ناتی : داری ووش : خَشای
- ۱۶ تی ی : وشنا : اَوْرَمَزْدَاها : لیم :
- ۱۷ دَهِیاو : تَیا : آدم : اَسر بایم :
- ۱۸ اَیترَم : هَچا : پارسا : آدم شام :
- ۱۹ پتی بَخش تی ی : مَنا : با جیم : آبر
- ۲۰ ه : تی شام : هَچام : آتَهِی : آو : آ
- ۲۱ کونو : دائم : تی : مَنا : اودیش :
- ۲۲ آدارکلی ی : ماد : اووَج : پَرئو : هَرلی
- ۲۳ و : باختریش : سو سوود : اووارزم
- ۲۴ پش : زَرَک : هَر ووتیش : ثت گوش : تَمک
- ۲۵ دار : هیدوش : سکا : هوم وورما : س
- ۲۶ کا : تیکرخ ودا : بابیروش : آ
- ۲۷ نورا : آرای : مودرای : آرمین
- ۲۸ کت پتوک : سپرد : یون : سکا : تی تی ی : پ
- ۲۹ زدری : سکودر : یونا ، تکک برا : یونای
- ۳۰ آ : کوشی یا : مچی یا : کرکا : ناتی : د

(نمره ۳): داریوش پادشاه بزرگ، پادشاه پادشاهان، پادشاه این ممالک، پسر ویشتاسپ آکمیندی این معبد را ساخت.^۱

(نمره ۴): این عمارت را از سنگ، یکی از امرای داریوش به اتمام رسانید.

(نمره ۵): خدای بزرگی است هرمزد که این زمین را بیافرید که آن آسمان را بیافرید که انسان را خلق کرد که لذا از برای مردم پدید کرد، داریوش را پادشاه کرد، یگانه پادشاه طوایف بسیار، یکان مالک رقاب خلق کثیر.^۲

منم داریوش، پادشاه بزرگ، پادشاه پادشاهان، پادشاه ممالک کل طوایف، پادشاه این زمین بزرگ تا دورجای پسر ویشتاسپ آکمیندی، پارسی پسر یکی از پارسیان، آری، آری نژاد.^۳

چنین گوید داریوش پادشاه به عنایت هرمزد است [که] این ممالک را به تصرف درآورد و بر آنها سلطنت می کرد، به من باج می دادند و مرا اطاعت می کردند، حکم من مجری بود، اهل مدیا و شوش و پادینا (خراسان) و آریا و باختر و سغد و خوارزم و زرنکا و اوخوزیا و ساتاگید (افغانستان) و کانداری و هند و ساکازهما و دکا و ساکاریتگرخدا و بابل و اسیری و عربستان و مصر و ارمنستان و کاپاروسی و اسبادا و یونان و اتراکورای دریا و اسکودرا و یونی های صاحب تاج و بوتیا و کوسیا و ماسیا و کرکر.^۴

چنین گوید داریوش پادشاه، چون هرمزد این زمین را دید (در آشوب و فتنه)، آن را به من وا گذاشت، مرا پادشاه کرد، من پادشاهم به عنایت هرمزد، من آن را منتظم کردم، آنچه من به آنها گفتم اطاعت کردند، چنانکه من می خواستم، اگر اندیشه می کنی چه بسیار بوده است ممالکی [که] پادشاه داریوش بر آنها سلطنت داشت، این صورت را بنگر، تخت من در آن پیدا است برای اینکه بشناسی پس خواهی دانست که نیزه سرد ایرانی تا دورجای می رسیده، پس خواهی دانست که مرد ایرانی دور از ایران جنگها کرده است.^۵

۱. (داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، پسر ویشتاسپ هخامنشی که این (تجر) را ساخت). فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۷۲.

۲. (خدای بزرگ (است) اهورمزدا که این زمین را آفرید که آن آسمان را آفرید که داریوش را شاه کرد یک شاه از بسیاری، یک فرماندار از بسیاری). فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۷۹.

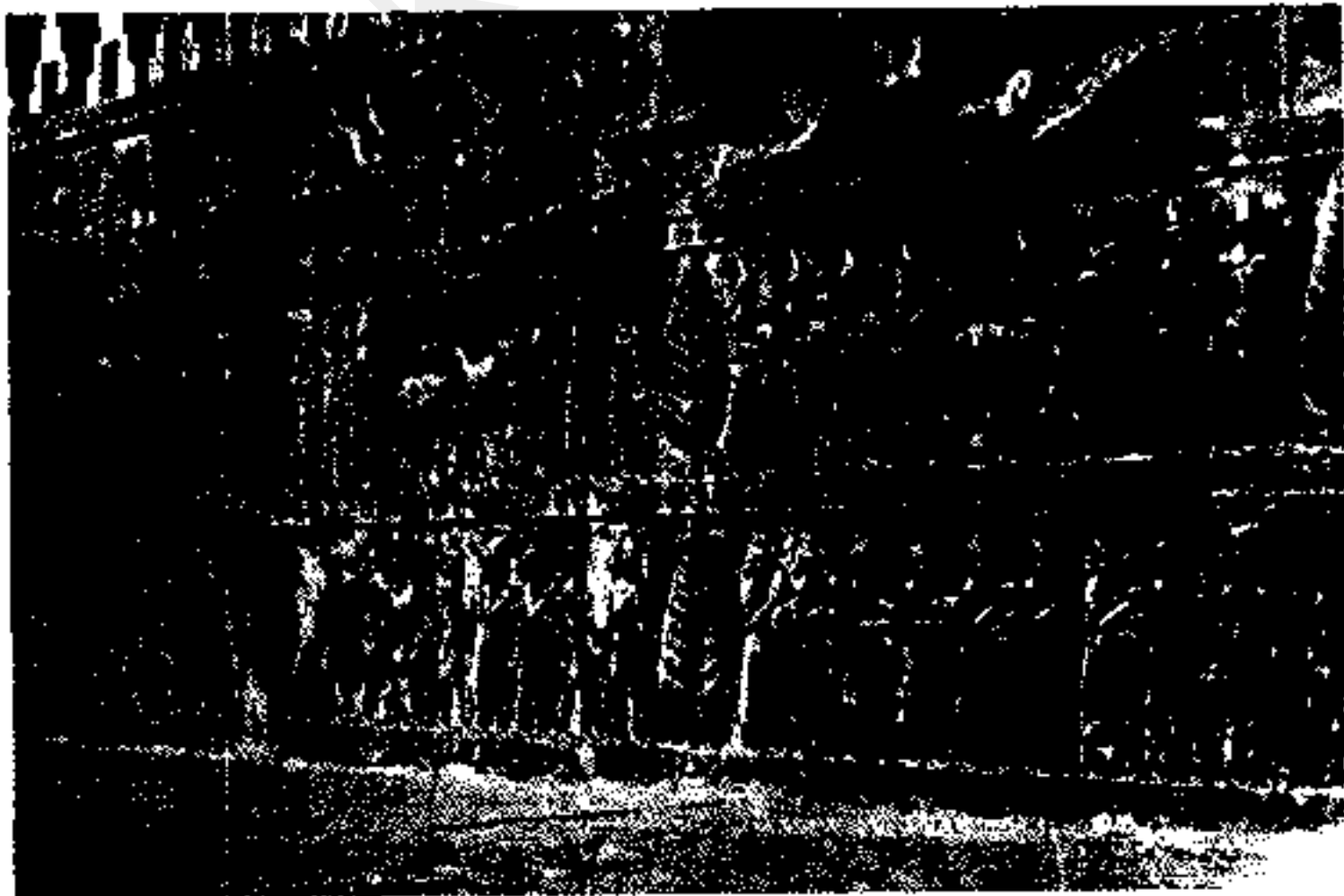
۳. (من داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای شامل همه گونه مردم، شاه در این زمین دورودراز، پسر ویشتاسپ هخامنشی، پارسی، پسر پارسی، آریائی دارای نژاد آریائی). فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۷۹.

۴. (داریوش شاه گوید بخواست اهورمزدا این (است) کشورهای که من جدا از پارس گرفتم، بر آنها حکمرانی کردم، به من باج دادند آنچه از طرف من به آنها گفته شد آنرا کردند، قانون من آن (است که) ایشان را نگاه داشت: ماد، خوزستان، پارت، هرات، بلخ، سغد، خوارزم، زرنک، رخج، ثت گوش، گندار، هند، سکائیهای هوم نوش، سکائیهای نیزخود، بابل، آشور، عربستان، مصر، ارمنستان، کیدوکیه، سارد، یونان، سکائیهای ماورای دریا، سکودر، یونانیهای سپر روی سر، لیبی ها، حبشی ها، اهالی مکه کارئیها). فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۷۹.

۵. (داریوش شاه گوید: اهورمزدا چون این زمین را آشفته دید، پس آن را به من ارزانی فرمود، مرا شاه کرد، من شاه هستم بخواست اهورمزدا من آنرا در جای خودش نشاندم آنچه من به آنها گفتم چنانکه میل من بود آنرا کردند، اگر فکر کنی که چند بود آن کشورهاییکه داریوش شاه داشت پیکرها را بین که تخت را می برند آنگاه خواهی دانست، آنگاه به تو معلوم می شود (که) نیزه مرد پارسی دور رفته، آنگاه به تو معلوم می شود که مرد پارسی خیلی دور از پارس جنگ کرده است). فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۸۱.



نقوش نمایندگان خوزستان (مردم قدیم خوزستان) و هدایای ایشان بر دیوار
پلکان شرقی ابدانه



نقوش برجسته نمایندگان استانهای مختلف ایران هخامنشی بر دیوار
پلکان شرقی کاخ ابدانه

چنین گوید دارا پادشاه، آنچه من کرده‌ام، تمام را به عنایت هرمزد کرده‌ام، هرمزد مرا مدد کرد تا کار را به انجام رسانیدم، هرمزد مرا حفظ کند و از... و کلان مرا و این جایگاه را، این را از هرمزد درخواست می‌کنم که هرمزد به من ارزانی دارد. ای انسان امر هرمزد مبادا برخلاف میل تو باشد راه راست را نگذار، گناه نکن».

(نمره ۶): خواننده نشده است.

(نمره ۷): کو برو و اصدق دارد اربوش.

(نمره ۸): اسپا کانا ملازم پادشاه داریوش. (جلودار)

(نمره ۹): آنها «ناسیا» هستند متعلق به اسفندیار (اگزرسس) و اردشیر سوم.

(نمره ۱۰): «خدای بزرگی است هرمزد که زمین را بیافرید، که آسمان را بیافرید که

مردم را خلق کرد که لذت از برای مردم پدید آورد. اگزرسس^۲ را پادشاه کرد، یگانه پادشاه

طوایف بسیار، یکان مالک رقاب ام»^۳. «منم اگزرسس پادشاه بزرگ، پادشاه پادشاهان، پادشاه

این ممالک که شامل طوایف است، پادشاه این زمین بزرگ، پسر داریوش آکمیندی» (کیانی)^۴

«چنین گوید اسفندیار^۵، پادشاه بزرگ که به تفضل هرمزد این دروازه را من ساختم

که همه طوایف را نشان می‌دهد و ابنیه بزرگ دیگر در پارس بسیار هست که من و پدرم

ساخته‌ایم هر یک از این ابنیه که بدین نیکوئی است ما به استعانت هرمزد ساخته‌ایم»^۶.

چنین گوید اگزرسس پادشاه، هرمزد مرا حفظ کند و مملکت مرا و آنچه [را] من

ساخته‌ام و آنچه پدرم ساخته است آنرا هرمزد حفظ کند»^۷.

(نمره ۱۱): هرمزد خدای بزرگی است که زمین را، خلق را، که آسمان را بیافرید، که

مردم را پدید آورد که لذت از برای مردم پدید آورد، اگزرسس را پادشاهی داد، یگانه

پادشاه ام، یکان مالک رقاب خلق بسیار. منم اگزرسس پادشاه بزرگ، پادشاه پادشاهان،

۱. (داریوش شاه گوید: این که کرده شده آن همه را به خواست اهورمزدا کردم، اهورمزدا مرا یاری کرد تا هنگامی که

کار را بکردم. اهورمزدا من و خاندان سلطنتی‌ام و این کشور را از زبان محفوظ داراد، این را من از اهورمزدا

درخواست می‌کنم این را اهورمزدا به من بدهد، ای مرد! فرمان اهورمزدا، آن به نظر تو ناپسند نیاید، راه راست را

ترک منما، شورش مکن). فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۸۱.

۲. از کتیبه خشایارشا که بر بدنه دیوار پلکان شرقی و شمالی کاخ آپادانا بین نقوش نمایندگان ملل و صفوف پارسی

و مادی واقع است.

۳. (خدای بزرگی (است) اهورامزدا که این زمین را آفرید که آن آسمان را آفرید که شادی برای مردم آفرید که

خشایارشا را شاه کرد، یک شاه از بسیاری، یک فرماندار از بسیاری). فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۱۰۳.

۴. من خشایارشا (هستم) شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای دارای همه‌گونه مردم، شاه در این زمین بزرگ

دورودراز، پسر داریوش شاه هخامنشی). فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۱۰۳.

۵. منظور خشایارشا است.

۶. خشایارشا گوید به خواست اهورمزدا این دالان همه کشورها را من ساختم، بسیار چیزهای زیبای دیگر، در این

پارس کرده شد که من کردم و پدر من کرد. هرکاری که به دیده زیباست آن همه را به خواست اهورمزدا کردیم.

فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۱۰۳.

۷. (خشایارشا گوید: اهورمزدا مرا و شهریاری مرا پیاد و آنچه بوسیله من کرده شده و آنچه بوسیله پدرم کرده شده،

آن را اهورمزدا پیاد). فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۱۰۳.

پادشاه ممالک که دارای طوایف بسیارند، پادشاه این زمین بزرگ تا دورجای، پسر پادشاه داریوش آکمیندی.

چنین گوید اگزرسس پادشاه بزرگ این که من اینجا ساختم و آنچه غیر از این ساختم این همه را به استعانت هرمزد ساختم، هرمزد و خداها مرا و ملک مرا و آنچه ساختم، حفظ کناد^۱.

(نمره ۱۲): هرمزد خدای بزرگی است که زمین را خلق کرد که آسمان را خلق کرد که مردم را بیافرید که لذایذ از برای مردم پدید آورد، اگزرسس را پادشاه کرد یگانه پادشاه کثیری یگانه مالک رقاب بسیاری. منم اگزرسس پادشاه بزرگ، پادشاه پادشاهان، پادشاه این ممالک که دارای طوایف کثیر هستند، پادشاه این زمین بزرگ تا دورجای، پسر پادشاه داریوش آکمیندی.

چنین گوید اگزرسس پادشاه بزرگ، به استعانت هرمزد این بنا را پادشاه داریوش برپا کرد که پدر من است هرمزد و خدایان مرا حفظ کنند و این بنای مرا و بنای پدر مرا پادشاه داریوش این را هم هرمزد حفظ کند با خدایان^۲.

(نمره ۱۳): همین نمره ۱۲ است.

(نمره ۱۴): «خدای بزرگی است هرمزد که این زمین را آفرید که آن آسمان را آفرید که مردم را آفرید که لذایذ را آفرید از برای مردم که مرا اردشیر، پادشاه کرد، یگانه پادشاه بسیاری، یگانه فرمانده بسیاری.

چنین گوید اردشیر (آرتاگزرسیس) پادشاه بزرگ، پادشاه پادشاهان، پادشاه ممالک، پادشاه این زمین، منم پسر پادشاه اردشیر، اردشیر پسر پادشاه داریوش، داریوش پسر اردشیر، اردشیر پسر اگزرسس، اگزرسس پسر داریوش، داریوش پسر ویشتاسپ، ویشتاسپ پسر مردی نامش ارشید آکمیندی.

چنین گوید اردشیر این بنای سنگی را من از برای خودم ساختم. چنین گوید اردشیر: مرا هرمزد و خداوند میترا حفظ کناد هم این مملکت را هم آنچه من ساختم^۳.

(نمره ۱۵): اسفندیار پادشاه پسر دارای کیانی^۴.

(نمره ۱۶): خدای بزرگی است هرمزد که زمین را خلق کرد که آسمان را خلق کرده که مردم را بیافرید که لذایذ از برای مردم پدید آورد و اگزرسس را پادشاه کرد، یگانه

۱. ر.ک: فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۱۰۳. و حاشیه ۶ صفحه قبل در توضیح (نمره ۱۰).

۲. ر.ک: فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی، ص ۱۰۳. و حاشیه ۶ صفحه قبل در توضیح (نمره ۱۰).

۳. (خدای بزرگی است اهورمزدا که این زمین را آفرید که آن آسمان را آفرید که مردم را آفرید که شادی را برای مردم آفرید که اردشیر را شاه کرد، یگانه شاه شاهان بسیار، یگانه فرمانروای فرمانروایان بسیار.

— اردشیر شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای دارای ملل بسیار، شاه در این زمین گوید: من پسر اردشیر شاه (هستم) اردشیر پسر داریوش شاه (بود) داریوش پسر اردشیر شاه (بود) اردشیر پسر خشایارشا (بود) خشایارشا پسر داریوش شاه (بود) داریوش پسر ویشتاسپ نام (بود) ویشتاسپ پسر ارشام نام (بود) هخامنشی.

— اردشیر شاه گوید: این پلکان بوسیله من تحت (دستور) من، بنا شد. اردشیر شاه گوید: اهورمزدا و میترا خدای، مرا و این کشور را و آنچه را بوسیله من کرده شده پیایاد. (کتیبه اردشیر سوم در دیوار شمالی صفا کاخ اردشیر- همان ماخذ، ص ۱۲۵).

۴. مقصود خشایارشا پسر داریوش هخامنشی است.

پادشاه کشیری، یگانه مالک رقاب بسیاری.

منم اگزرسس پادشاه بزرگ، پادشاه پادشاهان، پادشاه ممالکی که شامل طوایف بسیاریند، پادشاه این زمین بزرگ تا دورجای پسر پادشاه داریوش آکمیندی. چنین گوید اگزرسس به تفضل هرزد این عمارت را من ساختم هرزد حفظ کناد با خدایان مملکت مرا و آنچه من ساختم ام.

(نمره ۱۷): درست خوانده نشده است.

و شهر استخر بعد از آبادی شیراز، مدتها باقی بود و علمای اسلامی از آن شهر برخاسته اند: ابوسعید استخری صاحب کتاب اقالیم که ذکر نواحی معموره و بلاد و قری و مسافت میانه آنها را نموده است.

و حسن بن احمد بن یزید استخری عالمی فاضل و فاضلی کامل بود و مدتها در شهر قم و سیستان قاضی بود و در سال ۳۲۸ وفات یافت.

و ضابطی این بلوک از اوایل دولت علیه قاجاریه دامت شوکتها، در سال ۱۲۰۶ با ربیع خان مرودشتی قرار گرفت و چون از حلیه بصر عاری گردید، حکومت مرودشت و خفرک به ولدالصدق خود محمدربیع خان مرودشتی شاعر «طرب» تخلص وا گذاشت و ربیع خان در سال ۱۲۵۰ وفات یافت و محمدربیع خان مرودشتی، سادام زندگانی به حکومت باقی بود و در سال ۱۲۶۲ وفات یافت و این چند بیت از اوست:

خنک ترا به توبره ریزد به جای گاه
سیم و زرش به چشم ندارد بهای گاه
از نیستی غله و قحط و غلای گاه
در سر سراسر است چون هوس کیمیای گاه
رخساره ام چو کاه ربا از برای گاه
در ملک فارس کس نشنیدی گدای گاه^۲

ای مهتری که مهر ایام نقل تر
دارای ملک جم که به گاه عطا و جود
از مرودشت حیف و ز خفرک دریغ و درد
که گشته کیمیا و ز حسرت گداختم
گاهی به پیش دشمن و گاهی به نزد دوست
خشکیده باد بال و پرش که هیچگاه

وقتی والسی کازرون، شاهزاده تیمور میرزا پسر نواب والا شاهزاده حسین علی میرزا فرمانفرمای فارس، محمدربیع خان را مأسور به سمیزی و جمع پردازی اسلاک کازرون فرمود، رستم خان کازرونی، عرض کرده بود این مأسور اطلاعی از جمع پردازی ندارد، باید مرا مأسور دارند و محمدربیع خان این کلمات مخصوصه بد زبان کازرونی را در قطعه شعری سندرچ کرده به شاهزاده فرستاد:

فخر جهانیمان شده مملوک کازرون
با پایه جلال تو سفلوک کازرون
نه پرده سپهر به تنبوک کازرون

تیمور شاه زاده شه کز طفیل تو
گویا که سی سزد به فلک برتری کند
از یمن التفات تو گردیده یک بصل

۱. رک: همان ماخذ، ص ۱۰۵.

۲. این بیت در دانشمندان و سخن سرایان فارس چنین آمده است:

خشکیده باد بال و پرش را که هیچگاه در ملک فارس کس نشنیدی گدای گاه (ج ۳، ص ۵۲۷)

شاهها به کازرون چو شدم از پی تمیز
بنگر که با نهنگ درآمد ز ابلهی
دارد سر تمیز و تمیزش نهشته فرق
از بیضه دجاج نداند زجاج نیز
گفت ار کسی شلیل جواب از شتک شنید
جنباند او سری به سخن شد مگر سخن
آش مجک طعام لک روغن نبک
از گوش بره گوید از شاخ بز همه
گیلاس و گرجه را چه شناسد، شناسد او
از هر که جستم از نسبش، در جواب گفت
خود تارو بود خسرکه سالوس را سزد
من رستم به رسم و او رستم به اسم
دارم چه غم که شاه شناسد ز یکدیگر
یارب به روزگار سر دشمنت مدام

سورم سراسر آمده چون سوک کازرون
در معرض معارضه خود غوک کازرون
از بعصره بعیر به اخلوک کازرون
حلوای تخم کبک ز خاکوک کازرون
از «به» چو گفت، گفت ز بهروک کازرون
لجی کسوه سره و بدروک کازرون
ریچال و کلک و لوچک و لالوک کازرون
از ترب گاو و توله و تهلوک کازرون
کلبنده و کروکک و دلکوک کازرون
بی مأخذ است، قیمت شلتوک کازرون
پشمینه ای که رشته شد از دوک کازرون
من شیر مرودشتم، او خوک کازرون
در ثمین^۲ و جوزقه پولک کازرون
بادا به زیر سنگ چو اهلوک کازرون

سردم بدبخت را مفلوک گویند بصل پیاز است تنبوک دامنه زین است^۱ سور جشن عروسی
وسوک مساتم و غم را گویند غوک وزق است که قریباًقه باشد بهره بعیر پشک شتر است.
اخلوک^۳: زردآلوی نارسیده باشد. خاکوک^۴: ثمر درخت کبر است. شتک^۵: انگور شب-
مانده باشد. بهروک^۶: آلوی زرد کوهی را گویند. لگی^۷: نام ثمر کبر است که رسیده و شیرین
باشد. بدروک^۸: رستنی کوهی باشد که در وقت بهار ساقه آنرا به خاسی و پخته خورند، در شیراز
آب اندول گویند. مجک^۹: بادام تلخ کوهی باشد که بعد از کوبیدن در آش ریخته، شیرین
گردد. لک^{۱۰}: طعامی است که به جای برنج، گندم کرده با روغن و گوشت، پلو کنند. بنک^{۱۱}: بن
باشد. یعنی ثمر درخت سقز. ویچال کشک تر آمیخته به سوسیر است. کلک^{۱۲}: آرد ثمر درخت بلوط
است که نان سازند. لوچک نان بلوط است. لالوک^{۱۳}: معلوم نشد. گوش بره^{۱۴}: برگ بارتنگ است.
شاخ بز^{۱۵}: ثمر درختی است در کازرون به شکل شاخ بز، شیرین با عفو صت از جنس خرنوب است
مرض اسهال را مفید است. ترب گاو^{۱۶}: خردل صحرائی است. توله^{۱۷}: برگ خبازی باشد به فارسی
پنیرک است. تهلوک^{۱۸}: گیاهی است در کازرون، پخته کرده، فقرا می خورند. کلبنده^{۱۹}: خیارچنبر
رسیده بزرگ را گویند. کروکک^{۲۰}: هندوانه کوچک است. دلکوک^{۲۱}: هندوانه فاسد است. شلتوک^{۲۲}:
را در کازرون به طرح به مردمان داده، چیزی علاوه بر نرخ گرفته قیمت شلتوک می گفتند بعد از

۱. در متن: اخکوک.

۲. در متن: سمین.

۳. به معنی برگه زین اسب.

۴. در متن: (اخکوک). رک: دانشمندان و سخن سرایان فارس، ص ۵۲۵، به معنی اهلوک و بخورک.

۵. بوته کبر هم می باشد.

۶. سبزی و علفی است که آنرا پخته می خورند.

۷. آنرا کنجره گویند.

موقوفی طرح شلتوک به مردم ناداده، دیوانیان وجهی می‌گیرند. **دوک**: چوب باریکی است در چرخه که ریسمان را بر او گروهه کنند.

پسر دیگر ربیع خان **عبدالحسین خان مرودشتی** مدتی به حکومت مرودشت برقرار بود و در سال ۱۲۷۵ وفات یافت.

پسرش **علی محمدخان مرودشتی** گاهی پیرامن ضابطی مرودشت نگشت و در سال ۱۳۰۳ مطابق تخاقوی نیل به وزارت وظایف و مستمریات فارس برقرار گردید و به حسن سلوک وظیفه خوران را خشنود نمود و در این سنه ایت نیل مباشر غله انبار دیوانی فارس گشته، ارباب‌داران را از اجحاف و جوری که از لوازم این عمل است، آسوده داشته. و از علمای مرودشت است:

جناب فضایل اکتساب، محامدانتساب آقا ابوتراب قاضی مرودشت. خلف‌الصدق آقا محمدتقی قاضی خلف‌الصدق حاجی آقا محمد قاضی مرودشت اباعن‌جد منصب قضاوت و اجرای احکام شرع مطاع در این بلوک با این سلسله بوده و هست.

و قصبه مرودشت در این زمان قریه «فتح‌آباد» است. نزدیک به ۲۵۰ درب خانه از خشت خام و گل و چوب دارد، و فرسخ از شیراز دور است و بلوک مرودشت را بر ۳ ناحیه قسمت نموده‌اند: ناحیه خفرک سفلی و ناحیه خفرک علیا و ناحیه مرودشت:

ناحیه خفرک سفلی: درازی آن از «هشتایجان»^۱ تا «جلوگیر»^۲ فرسخ ونیم، پهنای آن از «دشت دال» تا «عمادآباد» نزدیک به ۴ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به ناحیه مرودشت و از شمال به بلوک مائین و از طرف مغرب به بلوک راسجرد و از سمت جنوب باز به ناحیه مرودشت و حومه شیراز و این ناحیه سشتمل است بر ۴ قریه آباد:

- جرمابق: ۲ فرسخ شمالی «فتح‌آباد» است.
- جلوگیر: ۴ فرسخ ونیم، میانه شمال و مغرب «فتح‌آباد» است.
- حاجی آباد: ۱ فرسخ ونیم میانه مشرق و شمال «فتح‌آباد» است.
- حسین آباد: ۱ فرسخ شمالی «فتح‌آباد» است.
- خالدآباد: ۱ فرسخ شمالی «فتح‌آباد» است.
- دشت‌دال^۲: ۲ فرسخ ونیم میانه شمال و مشرق «فتح‌آباد» است.
- زنگی آباد: فرسخی کمتر میانه شمال و مشرق «فتح‌آباد» است.
- شمس‌آباد برزو^۳: فرسخی کمتر میانه شمال و مشرق «فتح‌آباد» است.
- شول: ۱ فرسخ بیشتر شمالی «فتح‌آباد» است.
- عمادآباد: فرسخی بیشتر میانه جنوب و مغرب «فتح‌آباد» است.
- فتح‌آباد: همان قصبه بلوک مرودشت است.
- میان‌قلعه: ۲ فرسخ بیشتر میانه شمال و مغرب «فتح‌آباد» است.
- هاشم‌آباد: ۳ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «فتح‌آباد» است.
- هشتایجان: ۴ فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «فتح‌آباد» است.

۱. در جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۹: (هشتایجان).

۲. در جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۵۹: (دشتبال).

۳. در جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۴: ، شمس‌آباد برزو از توابع مرودشت است.

ناحیه خفرک علیا: درازی آن از «میچ» تا «سیوند» ۷ فرسخ ونیم، پهنای آن به ۲ فرسخ نرسد، محدود است از جانب مشرق و شمال به بلوک ارسنجان و کمین و از جانب مغرب به ناحیه خفرک سفلی و از طرف جنوب به ناحیه مرودشت و این ناحیه مشتمل است بر ۱۶ قریه آباد:

- آب انار: ۳ فرسخ ونیم میانه مشرق و شمال «فتح آباد» است.
 انجیره: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «فتح آباد» است.
 پارو: ۴ فرسخ میانه مشرق و شمال «فتح آباد» است.
 بز میان: ۳ فرسخ میانه مشرق و شمال «فتح آباد» است.
 راهنوا: ۴ فرسخ مشرقی «فتح آباد» است.
 سیدان: ۳ فرسخ کمتر میانه شمال و مشرق «فتح آباد» است.
 سیوند: ۵ فرسخ شمالی «فتح آباد» است.
 صادق آباد: ۴ فرسخ میانه شمال و مشرق «فتح آباد» است.
 عباس آباد: ۴ فرسخ شمالی «فتح آباد» است.
 فاروق: همان «پارو» است.
 قصر تاوان: ۴ فرسخ مشرقی «فتح آباد» است.
 کته: ۳ فرسخ ونیم مشرقی «فتح آباد» است.
 کرانی: ۵ فرسخ ونیم مشرقی «فتح آباد» است.
 کره تاوی: همان «قصر تاوان» است.
 گوکی: ۳ فرسخ میانه مشرق و شمال «فتح آباد» است.
 مراد آباد: ۵ فرسخ مشرقی «فتح آباد» است.
 میچ: ۶ فرسخ مشرقی «فتح آباد» است.

ناحیه مرودشت: محدود است از جانب مشرق به ناحیه خفرک علیا و نواحی ارسنجان و از جانب شمال و مغرب، باز، به ناحیه خفرک علیا و ناحیه خفرک سفلی و از سمت جنوب به نواحی کربال و این ناحیه مشتمل است بر ۲۲ قریه آباد:

- اسماعیل آباد: ۴ فرسخ مشرقی «فتح آباد» است.
 امرآباد: ۱ فرسخ ونیم جنوبی «فتح آباد» است.
 بریانک: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فتح آباد» است.
 پهونده: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فتح آباد» است.
 تاج آباد: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فتح آباد» است.
 تخت جمشید: خانه شاهنشاه جهان، جمشیداست یک فرسخ ونیم بیشتر مشرقی «فتح آباد»

است.

- تخت طاوس: ۱ فرسخ ونیم بیشتر مشرقی «فتح آباد» است.
 جلیان: فرسخی بیشتر مشرقی «فتح آباد» است.

- حسن آباد: ۲ فرسخ بیشتر مشرقی «فتح آباد» است.
 دولت آباد: ۲ فرسخ بیشتر جنوبی «فتح آباد» است.
 ده بید: به مسافت کمی جنوبی «فتح آباد» است.
 ده چاشت: ۳ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «فتح آباد» است.
 رج آباد: ۲ فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «فتح آباد» است.
 رشمایجان: ۱ فرسخ بیشتر جنوبی «فتح آباد» است.
 سلطان ولایت: ۴ فرسخ مشرقی «فتح آباد» است.
 سهل آباد: ۲ فرسخ جنوبی «فتح آباد» است.
 شمس آباد تخت: ۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فتح آباد» است.
 عز آباد: ۳ فرسخ بیشتر مشرقی «فتح آباد» است.
 فهونده: همان «پهونده» است.
 فیروزی: فرسخی کمتر میانه جنوب و مشرق «فتح آباد» است.
 قربان لنگک: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «فتح آباد» است.
 گشک: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «فتح آباد» است.
 کناره: ۱ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «فتح آباد» است.
 کوشک: فرسخی میانه جنوب و مشرق «فتح آباد» است.

[۶۴] - بلوک مروست^۲

میانه شمال و مشرق شیراز، درازی آن از «تاج آباد» تا «مزرعه صحاف» ۱۴ فرسخ، پهنای آن از ۲ فرسخ نگذرد. محدود است از جانب مشرق و شمال به بلوک شهرباپک کرمان و از طرف مغرب به بلوک بوانات و از جانب جنوب به بلوک نیریز. از سردسیرات فارس است. شکار آن گورخر است و زراعتش گندم و جو و پنبه و خشخاش، آبش از قنات است و قصبه آن را نیز «مروست» گویند و در اصل «مرو» بود پس برای تمیز از سرو خراسان آنرا «سروشاذان» گفتند چنانچه سرو خراسان را «مروشاهیجان» و نزدیک به ۵۰ فرسخ از شیراز دور است و این بلوک مشتمل است بر ۴ قریه آباد:

- ادره کان: به مسافت کمی شمال «مروست» است.
 پده بید: فرسخی مشرقی «مروست» است.
 تاج آباد: ۱۱ فرسخ جنوب «مروست» است.
 حسین آباد: ۱۰ فرسخ جنوب «مروست» است.

۱. (رجاآباد) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۴.

۲. (رشمایجان) کتاب جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۲۶۴.

۳. (مروست یا آن (بوان) رود و میوه بوم است چنانکه درختان آن مانند پیشه است و به اعمال کرمان نزدیک است و هواء آن معتدل است و آبها روان دارد و آبادان است). فارستامه ابن بلخی، ص ۱۲۵ (مروست دیهی است بزرگ) نزهة القلوب، ص ۱۲۲.

- سعیدآباد: فرسخی مشرقی «مروست» است.
 فتح آباد: ۱ فرسخ جنوبی «مروست» است.
 کرم آباد: فرسخی میانه شمال و مشرق «مروست» است.
 گلستانه: فرسخی بیشتر شمالی «مروست» است.
 کوشک: فرسخی مشرقی «مروست» است.
 مروست: همان قصبه این بلوک است.
 مزرعه صحاف: ۲ فرسخ ونیم شمالی «مروست» است.
 هاشم آباد مروست: فرسخی مشرقی «مروست» است.
 هاشم آباد هرات: ۱ فرسخ ونیم جنوبی «مروست» است.

[۶۵] - بلوک مشهد ام‌النبی یا مشهد مادر سلیمان (ع) یا مشهد مرغاب

«مشهد» محل شهادت و قبر انبیاء و اولیاء و بزرگان دین را گویند و چون قبر مادر جمشید در این بلوک است و به اعتقاد قدیمی عجم، جمشید پیغمبر بود، بعد از استیلای عرب بر عجم، این بلوک را مشهد ام‌النبی گفتند و چون عجم حضرت سلیمان (ع) و جمشید را یک نفر دانسته‌اند، آن را مشهد مادر سلیمان نیز گفتند و «مرغاب» نام دو رودخانه است: یکی از کنار شهر نروشا هیجان خراسان می‌گذرد و دیگری نام رودخانه‌ای که از میان این بلوک جاری است و «مرغاب» نیز نام قریه‌ای است از این بلوک که در کنار این رودخانه افتاده است و این بلوک از سردسیرات فارس، سیانه شمال و مشرق شیراز است. درازی آن از «قادرآباد» تا قلعه «ابوالوردی» ۵ فرسخ، پهنای آن از ۲ فرسخ نگذرد.

محدود است از سمت مشرق و شمال به بلوک قونقری و از جانب مغرب به بلوک سرحد چهاردانگه و از طرف جنوب به بلوک کمین. کشت و زرع این بلوک گندم و جو و عدس و نخود است. آبش از رودخانه مرغاب، هوای تابستانش خنک و سازگار، آبش شیرین و گوارا و قصبه این بلوک را «مرغاب» گویند. نزدیک ۲۲ فرسخ از شیراز دور است و کلاتر این بلوک حاجی محمدنبی خان شهدی پسر حاجی عباس کلاتر مشهد پسر کربلایی نبی کلاتر است. و این بلوک مشتمل است بر ۴ قریه آباد:

- دهنو: فرسخی مغربی «مرغاب» است.
 قادرآباد: فرسخی میانه شمال و مشرق «مرغاب» است.
 قلعه ابوالوردی: ۴ فرسخ مغربی «مرغاب» است.
 کردشول: ۱ فرسخ ونیم میانه جنوب و مغرب «مرغاب» است.
 مرغاب: همان قصبه این بلوک است.

مشهد ام‌النبی: ۲ فرسخ میانه جنوب و مغرب «مرغاب» است و در این مقام صفا مربعی است ۱۵ ذرع یا کمتر یا بیشتر از سنگهای ۴ ذرع درازا و ۲ ذرع پهنا و ۳ چارک کلفتی به میله‌های آهنین پیوسته است و صفا دیگر به این وضع به ذرع کوچکی بر روی آن صفا گذاشته، پس صفا دیگری تا پنج شش طبقه گشته پس بر صفا بالائی حجره از ۵ پارچه سنگ بنایش یک طبقه به ارتفاع ۲ ذرع ونیم و به جای سقف آن حجره، یکپارچه سنگ گذاشته‌اند

و بر پشت آن سقف ۲ سنگ به درازای حجره سر به هم داده است و مشهور است که قبر مادر جمشید در روی سقف حجره میانه آن دو سنگ سر به هم آورده است و در نزدیکی این خانه، جایی دیگر است که چند ستون سنگی به ۱۵ ذرع ارتفاع مانند ستونهای تخت جمشید و دیوارها از سنگهای بزرگ تا کنون باقی است و بعضی از آنها افتاده و بعضی ایستاده است.

مشهد مادر سلیمان (ع): همان مشهد ام‌النبی است.

[۶۶] - بلوک ممسنی

جانب جنوبی آن گرمسیری است که نخل و نارنج را بخوبی پروراند و از بی‌اهتمامی اهالی آن، دوسه درخت در نواحی آن برای نمونه یافت می‌شود و طرف شمالی آن سردسیری است که برف را از سالی به سالی نگاه دارد. در میانه شمال و مغرب شیراز افتاده است. درازی آن از «توکل آباد علیا»ی ناحیه دشمن زیاری ممسنی تا «ده توت» ناحیه رستم ممسنی ۲۴ فرسخ، پهنای آن از «اسفیان» ناحیه رستم تا «چم گل» ناحیه بکش ۱۴ فرسخ. محدود است از جانب مشرق به بلوک اردکان و کام فیروز و از طرف شمال به بلوک دزکرد و نواحی کوم گیلویه و از سمت جنوب به بلوک کازرون و کوهمره شکفت و در قدیم این بلوک را شولستان می‌گفتند و قصبه آن را «نوبندگان». در حدود سال ۴۰۰ واند ابوسعید کازرونی شهر نوبندگان را چنان خراب نمود که جای دد و دام گردید، پس اتابک جلال‌الدین چاولی که از امرای دولت البارسلان سلجوقی بود، در حدود سال ۴۰۰ واند، تجدید عمارتش فرمود و قصبه معموری گردید و در این زمان اثری از شهر نوبندگان باقی نیست و «نوبندگان» دیگری در بلوک فسات و بر بعضی از مورخین مشتبّه گشته، نوبندگان فسا را نوبندگان شولستان دانسته و به این جهت قلعه تبر جهرم که قرب جواری با نوبندگان فسا دارد، در حوالی قلعه سفید و شعب بوان که این هر دو در بلوک ممسنی است، نگاشته است و این اشتباهی بزرگ است برای آنکه از نوبندگان فسا تا نوبندگان شولستان نزدیک به ۵۰ فرسخ است.

شعب بوان: بر وزن علم شداد که بیان آن به این نزدیکی بیاید، یکی از جنات اربعه عالم است که آنها را چهار بهشت گیتی نیز گویند و سه بهشت دیگر را یکی: ابله بصره به ضم الف و باء و فتح و تشدید لام و ها و دیگری را: سفد سمرقند و دیگری را: غوطه دمشق گویند و در کوهستان این بلوک از درخت بلوط و انچوکک و کیالک و بن و ارجن و بادام کوهی جنگلها باشد و محصول جانب جنوبی آن گندم و جو و برنج و پنبه و کنجد و نخود است و از خواص این بلوک است که برنج را در سالی دوبار زرع کنند، آبش از رودخانه‌ها و چشمه‌های شیرین گوارا باشد و شکار جلگه آن سرخ دراج است و در کوهستان انواع حیوانات سردسیری فراوان است و در قدیم در جانب شمالی این بلوک باغهای دیمی از انگور و انجیر بسیار بود و اکنون همه خراب گشته، جز آثار آن چیزی باقی نیست و بر سر چشمه مشهور «سراب بهرام» نزدیک به ۸ ذرع ارتفاع، سینه کوهی را تراشیده، صورت شاه بهرام کیانی را نقش کرده‌اند اگرچه نگارنده این فارسنامه ناصری نقش بهرام را دیده‌ام باز شرح آن را از کتاب جام جم که به احسن

عبارات بیان گشته، نقل نمودم: در میان صحرای شاپور کازرون و صحرای نورآباد شولستان چشمه‌ای است مسمی به «سراب بهرام» و در بالای آن چشمه که از زیر کوه جاری است گویند شکل بهرام است و در آن جا نقش کرده‌اند که مردی مستقبل نشسته و زانو از هم گشاده و سر پنجه پا را بر زمین گذاشته و شمشیر راستی چون شمشیر نظام، در دست دارد که به میان دو پنجه پا گذاشته است ولیکن کلاه او طوری غریب است و از دو طرف زلفهای پیچ پیچ و دو طرف کلاه چون پر سرخ که پرواز کند پری است و بالای آن چون عمامه مدور است و در آن عمامه شکل ماری کشیده‌اند و دو نفر جانب بعین شکل ایستاده که یکی چیز می‌نگارد و دو نفر در یسار که یکی گویا چیزی بر کتف دارد و چون از صدمه باران خراب شده، بدرستی معلوم نگشت و در میانه صحرای فهلیان و نورآباد که نزدیک ۴ فرسخ است نرگس‌زاری است که چشم از دیدن آن خیره می‌شود و بعد از خرابی شهر نویندگان قریه «فهلیان» را قصبه شولستان قرار داده‌اند و آنچه از لوازم آبادی بود مانند حمامها و مسجدها و مدرسه و کاروانسرا و بازار در این قصبه ساختند و نزدیک به ۱۴ فرسخ از شیراز و ۱۴ فرسخ از کازرون دور است و در نقطه شمال کازرون است و اکنون از رونق افتاده و ده کوچکی باقی مانده است و هوای فهلیان مانند هوای کازرون گرم است و در قدیم نخلستانها و باغهای نارنجی داشته است که اکنون برای نمونه درختی باقی نیست و از قصبه فهلیان سادات عظام و علمای کرام و شعرای فصیح-کلام برخاسته‌اند مانند:

عالم فاضل، نور حدقه سیادت و سعادت سید میر محمد شولستانی در زمانی که ایالت مملکت فارس بر شاهزاده سلطان محمد میرزا صفوی قرار گرفته بود، جناب معزی‌الیه را به احترامی تمام معیشت می‌نمود.

و جناب مجتهد الزمان، سلاله سادات اطیاب امیر شرف‌الدین علی بن حجة الله حسینی طباطبائی شولستانی، از قصبه فهلیان برخاسته است و در خدمت جناب میرزا محمد استرآبادی صاحب کتاب (جال)، تحصیل مراتب علمیه را نموده، سرآمد فضیلت عصر خود گردید و در حدود سال ۱۰۵۰ واند وفات یافت. در کتاب (روضات الجنان) نوشته است: «امیر شرف‌الدین علی بن حجة الله بن شرف‌الدین علی بن عبدالله بن حسین بن محمد بن عبدالملک الطباطبائی المعروف به امیر شرف‌الدین الشولستانی، كان فاضلاً عالماً فقیهاً متکلماً مدقّقاً ورعاً، عابداً زاهداً زکياً و مؤلفاته و مصنفاته کثیره و مات بالنجف سنة الف و ستین» و در اواخر سلاطین صفویه که الوار ممسنی بر نواحی شولستان استیلا یافتند نام شولستان را منسوخ کرده آنرا بلوک ممسنی گفتند و بر ۴ ناحیه قسمت نمودند و چون الوار ممسنی ۴ طایفه بودند ۴ ناحیه از این بلوک را به نام خود نمودند و مانند الوار کوه گیلویه آنها را چهار بنیچه گفتند و هیچیک از این طوایف جز در اطاعت کلانتر خود نباشند و غیری را بر خود نگمارند و نام طوایف ممسنی بر این قرار است:

طایفه بکش، طایفه جاویدی یا جاوی، طایفه دشمنزیاری، طایفه رستم و دو ناحیه دیگر یکی را ناحیه حومه فهلیان گویند که تا کنون کلانتر آن در قریه فهلیان توطن دارد و دیگری را ناحیه کاکان که طایفه کشکولی قشقائی آنرا تصاحب نموده‌اند و بیان این شش ناحیه و دهات آن و نسبت دهات به قصبه «فهلیان» بر این وجه است:

ناحیه بکش: بیشتر این ناحیه گرمسیر است و هوای بعضی از آن در کمال اعتدال و کلاتر این ناحیه شریفخان پسر ولیخان بکش ممسنی، که شرح حال او در ذیل وقایع سال ۱۲۵۱ در گفتار اول این فارسنامه ناصری نگاشته گردید و «ولیخان» پسر خوبیارخان-ممسنی، کلاتر طایفه بکش است و این طایفه بر چندین تیره قسمت شده‌اند مانند آل امیر که آنها را آل میر بیز گویند و باباسالار و تیره علی‌وند که آنها را عالی‌وند نیز گویند و تیره کرائی و این ناحیه مشتمل است بر ۸ قریه آباد:

امامزاده دراهنی: ۲ فرسخ جنوبی «فهلیان» است.

بردنگان: ۲ فرسخ و نیم میانه شمال و مغرب «فهلیان» است.

چم گل: ۲ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «فهلیان» است.

سراب بهرام: ۴ فرسخ جنوبی «فهلیان» است.

شعب بوان: ۲ فرسخ مشرقی «فهلیان» یکی از چهاربهشت گیتی است در دره کوهی بر از چشمه‌های سرد گوارا افتاده نزدیک به فرسخی درازی این دره است گفته‌اند وقتی چنان آباد بود که در این مسافت از انبوهی درختان سردسیری و گرمسیری پرتو آفتاب بر زمین نمی‌افتاد.

شهر نوبندگان خراب: ۱ فرسخ مشرقی «فهلیان» است.

قلعه نورآباد: ۱ فرسخ و نیم جنوبی «فهلیان» است.

نهره سفلی: ۱ فرسخ و نیم میانه شمال و مشرق «فهلیان» است.

نهره علیا: ۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «فهلیان» است.

گلگان: ۷ فرسخ جنوبی «فهلیان» است.

نوبندگان: همان شهر نوبندگان خراب است.

نورآباد: همان قلعه نورآباد است.

ناحیه جاویدی: مشهور به «جاوی». تمام این ناحیه سردسیر است و کوهستان و مردمانش بر چندین تیره قسمت گشته‌اند مانند: (۱) - احمد هارونی (۲) - جوی جان (۳) - حلقه هارون (۴) - ده‌شیخ (۵) - رودخورجی (۶) - سلاری (۷) - گنجا (۸) - کواری سرکوهی (۹) - ملولی عربی (۱۰) - میرحسن عبدالله (۱۱) - میرسن؛ کلاتر این ناحیه محمدعلیخان جاویدی ممسنی است پسر فتح‌الله خان پسر خلیلخان پسر باقرخان جاویدی که پدر بر پدر کلاتر این ناحیه بوده‌اند و این ناحیه مشتمل است بر ۸ قریه آباد:

پراشکفت: ۳ فرسخ مشرقی «فهلیان» است.

چوگان: ۴ فرسخ مشرقی «فهلیان» است.

ده‌شیخ: ۳ فرسخ مشرقی «فهلیان» است.

رودکی: ۳ فرسخ و نیم میانه جنوب و مشرق «فهلیان» است.

ریگان: ۷ فرسخ میانه شمال و مشرق «فهلیان» است.

زیرقاریاب: ۲ فرسخ مشرقی «فهلیان» است.

گوسنگان: ۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فهلیان» است.

۱. از دهات دهستان رستم ممسنی، جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۳.

۲. (پرشکفت) جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۲.

مهرنجان یا «مهرنگان»: ۲ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «فهلیان» است.
 ناحیه حومه فهلیان: تمام این ناحیه گرمسیر است و کلاتری آن از قدیم در سلسله سادات
 فهلیانی است و این ناحیه مشتمل است بر ۷ قریه آباد:
 باغ نارنجی: ۲ فرسخ ونیم شمالی «فهلیان» است.
 جنجان: به مسافت کمی شمالی «فهلیان» است.
 خفرک: ۳ فرسخ شمالی «فهلیان» است.
 زبرود: ۱ فرسخ ونیم شمالی «فهلیان» است.
 شاه‌حسنی: فرسخی بیشتر میانه شمال و مشرق «فهلیان» است.
 فهلیان: همان [تصبه] ممسنی و شولستان است.
 منگوز: ۲ فرسخ شمالی «فهلیان» است.
 ناحیه دشمن زهاری: تمام این ناحیه ماحور و کوهستان و سردسیر است و کلاتر این ناحیه
 مرادقلی‌خان ولد آقاخان ولد محمد رضاخان دشمن زهاری است و تیره‌های این طایفه بر این
 وجه است و این ناحیه مشتمل است بر ۱۹ قریه خراب و آباد:
 بل‌مورد: ۴ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فهلیان» است.
 قنک‌رودیان: ۹ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «فهلیان» است.
 توکل‌آباد سفلی: ۱۱ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فهلیان» است.
 توکل‌آباد علیا: ۱۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فهلیان» است.
 توکل‌آباد وسطی: ۱۱ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «فهلیان» است.
 تیرمردان: ۱۰ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فهلیان» است.
 تی‌کل پائین: همان «توکل‌آباد سفلی» است.
 تی‌کل بالا: همان «توکل‌آباد علیا» است.
 تی‌کل میانه: همان «توکل‌آباد وسطی» است.
 ده‌بوا: ۱۱ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «فهلیان» است.
 ده‌گپ: ۹ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فهلیان» است.
 راشکی: ۵ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «فهلیان» است.
 رودبال: ۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فهلیان» است.
 سالاری: ۵ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فهلیان» است.
 علی‌آباد: ۷ فرسخ میانه جنوب و مشرق «فهلیان» است.
 هرجان: ۱۰ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «فهلیان» است.
 ناحیه رستم ممسنی: بعضی از این ناحیه سردسیر است و بعضی گرمسیر که نخل و نارنج و لیمو
 را به خوبی پروراند و برای نمونه یافت می‌شود و کلاتر آنها علی‌قلی‌خان ولد خان علی‌خان
 ولد قائد گرجی است و این ناحیه مشتمل است بر ۲۹ قریه خراب و آباد:
 انجیره: ۴ فرسخ شمالی «فهلیان» است.

۱. دهستان رستم ممسنی که فهلیان جزو آن است دارای ۵۸ ده است. جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۲.

۲. (هرایجان) جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۲۲.

- برین: ۶ فرسخ ونیم شمالی «فهلیان» است.
 بهمن یاری: ۴ فرسخ شمالی «فهلیان» است.
 تیرازجان: ۶ فرسخ ونیم شمالی «فهلیان» است.
 چوگک بال: ۹ فرسخ شمالی «فهلیان» است.
 چوگک زیر: ۹ فرسخ ونیم شمالی «فهلیان» است.
 خنگک: ۵ فرسخ شمالی «فهلیان» است.
 دشت: ۱۰ فرسخ شمالی «فهلیان» است.
 دشت روم: ۱۲ فرسخ بیشتر شمالی «فهلیان» است.
 ده توت: ۱۰ فرسخ بیشتر شمالی «فهلیان» است.
 ده تی: همان «ده توت» است.
 ده نو: ۴ فرسخ ونیم شمالی «فهلیان» است.
 دیمه سرنه: ۴ فرسخ میانه شمال و مغرب «فهلیان» است.
 سماکک بیمکی: ۸ فرسخ شمالی «فهلیان» است.
 فاریاب: ۹ فرسخ شمالی «فهلیان» است.
 فریاب: همان فاریاب است.
 قلعه مورد: ۸ فرسخ ونیم شمالی «فهلیان» است.
 قلعه نوگک: ۷ فرسخ ونیم شمالی «فهلیان» است.
 گلپاگان: ۶ فرسخ ونیم شمال «فهلیان» است.
 گنجگان: ۶ فرسخ ونیم میانه شمال و مشرق «فهلیان» است.
 کنگان: ۷ فرسخ شمالی «فهلیان» است.
 گویان: ۳ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «فهلیان» است.
 کوشک: ۵ فرسخ میانه شمال و مشرق «فهلیان» است.
 مال قاید: ۷ فرسخ بیشتر شمالی «فهلیان» است.
 سرازجان: ۶ فرسخ شمالی «فهلیان» است.
 مرزه بانی: ۶ فرسخ ونیم شمالی «فهلیان» است.
 مودگان: ۱۰ فرسخ ونیم شمالی «فهلیان» است.
 میل فرز: ۵ فرسخ ونیم شمالی «فهلیان» است.
 نوگک: همان قلعه نوگک است.

ناحیه کاکان: هوای این ناحیه در نهایت سردی است، در اواخر سنبله و اوایل میزان آبهای ایستاده، یخ می بندد، چشمه های سرد گوارا فراوان دارد چندین سال است قاسم خان کشکولی قشقائی، این ناحیه را خریده، تصاحب نموده است و اکنون در تصرف وارث اوست و این ناحیه مشتمل است بر ۵ قریه آباد:

اسفیان: ۱۲ فرسخ میانه شمال و مشرق «فهلیان» است.

جوب خهله: ۱۱ فرسخ بیشتر میانه شمال و مشرق «فهلین» است.
 کاکان: ۱۰ فرسخ ونیم میانه شمال و مشرق «فهلین» است.
 کمهر: ۹ فرسخ ونیم میانه شمال و مشرق «فهلین» است.
 مارگان: ۱۱ فرسخ کمتر میانه شمال و مغرب «فهلین» است.
 موغستان: نام ناحیه‌ای است از بلوک عباسی که در عنوان عباسی نگاشته گردید.

[۶۷] - بلوک میمند

در جانب جنوبی شیراز در آخر سردسیرات و اول گرمسیرات فارس است. آبی گوارا از قنات و هوائی معتدل و سازگار دارد. انواع درختان سردسیری را به نیکوئی پروراند، نخل و نارنج به دشواری باقی ماند:

چون اطلس فرنگ به دیبای ارسنی	درهم تنیده شاخ گل و یاس و ارغوان
چون از میان زمرد، یاقوت معدنی	بر رسته لاله از وسط سبزه در چمن
کش توبه تو به ناسافه آهو بیانگی	ماند به دم روبه کسی شاخ بیدمشک
چون یک دوپاره مشک درونش پراگنی	و آن لاله همچو غالیه دانی ز بسد است

بیشتر منافع این بلوک، از بساتین پر از گل سرخ و بادام است. در فصل بهار چندین کارخانه گلاب‌گیری در این بلوک برپا می‌شود و خروارها گل، حمل هندوستان و شیراز می‌گردد. تمام این بلوک از موقوفات بقعه متبرکه حضرت امام زاده واجب‌التعظیم: سید میر احمد مشهور به شاه چراغ است که در حدود سال ۷۵۰ هجری، بانوی زمان و زبیده عصر و اوان، سهیل یمن نامداری، زهره فلک شهریار، مخدره معززه محترمه تاش خاتون والده مکرمه قطب فلک بختیاری، مرکز دایره جهانداری شاه‌شیخ ابواسحق انجوی، خلف‌الصدق حضرت سکندر جاه سلطنت پناه، شاه محمود انجوی پادشاه مملکت فارس و کرمان، بقعه مبارکه حضرت شاه‌چراغ را تعمیری لایق فرمود و مدرسه‌ای در قرب جوار آن بقعه بنا نمود و بیشتر املاک بلوک میمند را که ملک زر خرید آن مخدره بود خالصاً لوجه الله، وقف بر آن بقعه و مدرسه فرمود و در حدود سال ۹۰۹ طره ناصیه سیادت و غره جبهه سعادت میرحسین الله شریفی حسینی که شرح حال او در ذیل عنوان محله بازار مرغ از محلات شیراز در عنوان سلسله سادات شریفی شیرازی نگاشته گردید، باقی املاک بلوک میمند را خرید و محضاً الله وقف بر آستانه مبارکه حضرت شاه‌چراغ نمود و ضمیمه املاک تاش‌خاتونی فرمود و بر حسب فرمان شاهنشاه زمان، پادشاه مصطفوی اعلی حضرت شاه اسمعیل صفوی انارالله برهانه، تمامی املاک موقوفه میمند و خدمت آستانه مبارکه احمدیه شاه‌چراغ را تصاحب نمود و تولیت آن را به اولاد امجاد خود مقرر فرمود و تاکنون در دست اولاد او باقی است. درازی بلوک میمند از قریه «صحرای سفید» تا قریه «شبانکاره» ۱ فرسخ ونیم کمتر و پهنای آن به فرسخ نرسد. محدود است از جانب مشرق به بلوک خفر و از طرف شمال به بلوک خواجه و از سمت مغرب به بلوک فیروزآباد و از جانب جنوب به بلوک صیمکان و قصبه این بلوک را نیز «میمند» گویند، ۹ فرسخ از شیراز دور است و این

بلوك مشتمل است بر ۴ قریه آباد:

ده بالا: نیم فرسخ کمتر مغربی «میمند» است.

شبانکاره: فرسخی میانه شمال و مغرب «میمند» است.

صحرای سفید: نیم فرسخ کمتر میانه جنوب و مشرق «میمند» است.

میمند: همان قصبه این بلوك است.

میناب: ناحیه‌ای از بلوك عباسی است که در ذیل عنوان آن بلوك نگاشته گردید.

نوئی: ناحیه‌ای از بلوك کوه گیلویه است در عنوان کوه گیلویه نگاشته گردید.

[۶۸] - بلوك نیریز

در میانه جنوب و مشرق شیراز، هوایی معتدل دارد. درازی آن از «خیرآباد» تا «حاجی‌آباد» ۲۲ فرسخ، پهنای آن از «سرگذار» تا قریه «بشنه» ۱۸ فرسخ. محدود است از جانب مشرق و شمال به بلوك سیرجان کرمان و بلوك شهر بابک کرمان و بوانات و از طرف مغرب به بلوك اصطهبانات و بلوك آباده طشک و از سمت جنوب به بلوك داراب و نواحی سبعه و هرگونه شکاری در فارس باشد جز مرغ دراج و مرغ کبک انجیر در این بلوك نیز یافت شود، بعلاوه، گورخر و آهو در صحرای نیریز فراوان است.

سطح هامون از ریاحین همچو سقف آسمان
وز نهالان در چمن برپا قطار اندر قطار

زراعتش گندم و جو و خشخاش و پنبه و کنجد و خربوزه و هندوانه است. آبش از قنات است، شیرین و گوارا، بساتین فاریابیش پر از فواکه سردسیری و انار و باغستان دیمی آن که همه در کوهستان افتاده است، از درخت انگور و انجیر و گل سرخ انباشته، خروارها مویز و دوشاب و انجیر خشک و غنچه گل سرخ آنرا حمل اطراف کنند و در فصل زمستان بلوك فسا و جهرم و کربال از انار و هندوانه نیریز بهره‌مند شوند و اهالی نیریز به تجربه دانسته‌اند که دانه بادامی که از بیخ شاخه‌های کلفت درخت بادام درآید چون آنرا بکارند درختی کم-برگ و بسیار ثمر شود که به اندازه سه برابر درختان بادام دیگر ثمر دهد و چنانکه دهات بلوك داراب آنچه در کوهستان افتاده بود آنها را معادن و هریک را معدن می‌گفتند در بلوك نیریز هم چنین گویند و حکومت این بلوك از اواخر سلطنت نواب کریم‌خان زند به میرحسام‌الدین عرب که از طایفه شیبانی ایل عرب فارس است که شرح حال آنها به این زودی بیاید و گذار گردید و بعد از وفات او خلف‌الصدقش محمدحسین‌خان نیریزی به جای پدر نشست و سالها به احترام گذرانید و به حسن سلوك معروف گردید و در حدود سال ۱۲۴۰ واند وفات یافت و خلف‌الصدقش حاجی زین‌العابدین خان نیریزی به جای پدر نشست و سالها والی مملکت فارس و رعیت نیریز را آسوده داشت و در سال ۱۲۹۹ در حمام نیریز مرد دلاکی که مشغول خدمت او بود با تیغ دلاکی شکم او را درید، چون دلاک را گرفتند معلوم گردید که این دلاک با جماعتی

دیگر در مذهب میرزا علی محمد باب بود، پس دلاک بدبخت را بکشتند و بعد از دو روز حاجی زین العابدین خان به رحمت ایزدی پیوست. پس بلوک نیریز به جناب فرخ خان امین الدوله کاشانی به عنوان تیول ارزانی گردید و مدتها باقی بود و چون فتح علی خان نیریزی خلف الصدق حاجی زین العابدین خان، به سن رشد و تمیز رسید، امنای دولت جاوید عدت به حکم ارث و استحقاق حکومت نیریز را به او عنایت فرمودند و بعد از مدتی به فساد شیاطین نیریزی منعزل گردید و مدتی است که باز به حکومت سرافراز گشته، برقرار است به خوبی سیرت و نیکوئی سیرت، اهالی نیریز را از حوادث دهریه آسوده داشته است و ولد الصدقش محمد حسن خان نیریزی در اول سن رشد و تمیز، در کنف تربیت والد ماجد خود به آسایش می گذراند و قصه حادثه سیدیحیی در نیریز در گفتار اول این فادسنامه ناهری نگاشته گردید و قصبه این بلوک را نیز «نیریز» گویند ۳۵ فرسخ از شیراز دور است عرض آن از خط استوا ۲۹ درجه و ۸ دقیقه، طول آن از گری نیچ ۴۰ درجه و ۳ دقیقه، انحراف قبله آن از نقطه جنوب به جانب مغرب [] درجه و [] دقیقه است. و خانه های آن که نزدیک به ۲۰۰۰ درب خانه است از خشت خام و گل و چوب ساخته اند و آنرا محله است:

محله آباد زردشت، محله بازار، محله چنار سوخته، محله کوچه بالا.

در قدیم محله بازار را محله «سهادخانه» می گفتند و اهل نیریز «سهاد» را به معنی «فولاد» دانند برای آنکه در کناره این محله کارخانه فولادسازی بود که سنگ فولاد را آورده، فولاد را از سنگ جدا می نمودند و فولاد نیریزی تا کنون در فارس شهرتی دارد و محله چنار سوخته را در قدیم چنار شاهی می گفتند و از بناهای عالی قصبه نیریز مدرسه غیاثیه [است] که در سال ۱۱۰۰ در محله «سهادخانه» ساخته اند و موقوفاتی داشته که بعضی از آنها باقی است و مدرسه خان است که محمد حسین خان حاکم نیریز در محله بازار در سال ۱۲۳۰ و آنده ساخته و مزارع و بساتین را وقف بر آن نموده است و مسجد جامع است که در محله بازار است.

و از قصبه نیریز، علما و سادات و مشایخ و شعراء برخاسته اند مانند عالم فاضل شیخ ارشدالدین محمد بن علی نیریزی. در کتاب مزادات شیراز نوشته است: عالم محقق و فاضل مدقق شیخ ارشدالدین نیریزی، جامع علوم شرعیه، مدتها در مسجد جامع عتیق شیراز اسات نمود و ۷۰ سال فتوی داد و کتاب مجمع البحرین در تفسیر قرآن در ۱۰ جلد از او مشهور است و در سال ۹۰۴ در شیراز وفات یافت و این چند بیت را به او نسبت داده است:

ندمائی عللونی وانظروا	ما بقلبی طول ایاسی یان
قد تصدی لی بنجد شادن	طرفه ازعج قلبی المطمئن
سلب القلب و ولی قائلآ	افتاکم سستهام قلت ان
ان تصل احیی وان تصرم است	قال لا وصل وان است وان ^۲

۱. (فاصله آن تا شیراز ۲۲۸ کیلومتر) است. جغرافیا و اساسی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۶.

۲. ای همنشینان مرا درمان کنید و ببینید دلم را چه می شود که در درازنای روزگار می نالد. در نجد آهو بره ای بر من راه گرفت که چشمانش دل استوارم را پریشان ساخت، دلم را رهود و از من روی گرداند در حالیکه می گفت جوانمرد

* واز اعیان قصبه نیریز بلکه از مشاهیر آفاق است مولی الاکرم، عدیم المثال فی العالم، سلطان اعظم الکتاب، برهان الزمان باتفاق اولی الالباب؛

لورای خطه ابن مقلة یوسا کان یزداد مقلتاه ضیاه

الالمعی الاوحد، المیرزا احمد خوشنویس نیریزی که خط نسخش قلم نسخ بر جمیع نسخ نویسان کشید و از اول دوره خطنویسان تا وقتی دو دستش به قلم آشنا شد کسی دایره نونی یا کشش سینی را چون او ننوشت و تا کنون که از عهدش ۲۰۰ سال بیشتر گذشته، کسی دعوی همسری با او نداشته، تمام نسخ نویسان خوشه چین خرمن اویند. در اواخر سلطنت صفویه طلوع کرده، عمری طولانی داشت و چندین قرآن و دعوات نوشته به یادگار در صفحه روزگار گذاشته است، مایه افتخار هر کتابخانه‌ای گشته است.

و مانند: علامه زمان شیخ ابوالفضل بن مظفر بن ابی‌الخیر نیریزی چندین مرتبه حج نمود و در مدرسه زاهدیه شیراز مدرس بود و سالها فتاوی شرعیه می‌داد و در سال ۱۱۲۱ وفات یافت.

و از اشراف و علمای قصبه نیریز است: علامه زمان و نادره اوان، سلاله سادات مید قطب‌الدین محمد نیریزی. در کتاب *دیاخ‌المعارفین* گفته [است که] نسبت آن جناب به ۲۹ واسطه به حضرت سیدسجاد علیه‌السلام می‌رسد. در سنه ۱۱۷۳ وفات یافت و چندین رساله در حکمت و عرفان تألیف فرموده و اشعار بسیاری به فارسی و عربی در مراتب توحید فرموده و این چند بیت از آن جناب ثبت گردید:

هوی غنی صمد لم یلد	واحد لم یولد بی مثل و ند
چون در حصن ازلی را گشود	شعشعه زد لمعه خود از وجود
امر وی از قله قاف قدم	کرد به یک لمعه دو عالم رقم
از قلم انوار قدم گشت فاش	لوح عدم یافت از آن انقشاش
کون و مکان پرتوی از بود او	جان جهان رشحه‌ای از جسود او...
هستی او واجب و باقی به ذات	واجب باقی است به او ممکنات
لم یزلی اوست که بی‌ابتداست	چون که به خود آمده است او، خداست
واجب بالذات جز آن ذات نیست	هیچ در این، حاجت اثبات نیست

شما شیدا گشته است گفتم اگر به من پیوندی خواهم ماند و اگر از من بیری خواهم مرد گفتم هیچ پیوندی در میان نیست اگر بگیری و اگر...

* منقول از حاشیه ص ۳۰۶ متن.

۱. (در جوانی از نیریز به اصفهان مهاجرت کرده و در حدود ۱۱۰۰ در این شهر مسکن گزیده است و در دربار شاه سلطان حسین صفوی و نزد امرا و فضلا و هنرمندان عصر به احترام زیسته، در مدت عمر شصت هزار تومان صفوی از نتیجه هنر خود درآمد داشته ولی در عین حال به سبلی اندک قناعت کرده و بقیه را اتفاق می‌نموده است در اواخر عمر به زیارت عتبات عالیات رفت و با وجود کبر من نسخه‌ای از دعای کمیل را نوشت. نیریزی (سلطانی) رقم می‌کرد و از مهمترین آثار وی پنج نسخه قرآن مجید است که بعضی از آنها عالیترین درجه خوشنویسی را دارد. (اطلس خط). ورک. تذکره سازگار، ص ۲۳۱.

هوی حقیقی است که بالذات هوست
نیست در آن واهمه ریب و شک
بود خودش حجة و اثبات اوست
واجب و حق است افسی الله شک

و نتایج این جناب در قصبه نیریز توطن دارند از جمله:

جناب مستطاب سیدابوطالب خوشنویس که قلم مشکین رشمس خط نسخ بر خطوط نسخ نویسان کشیده است.

و جناب مستطاب علام فهام، نادره لیالی و ایام قطب، فلک فضیلت و نجابت میرشهاب الدین نیریزی در دارالخلافة طهران توطن جسته، سر افتخار بر فضیلت ایام از فلک دوار گذرانیده، نزدیک به ۵۰ سال از عمرش گذشته است.

و از شعرای این قصبه است: مولانا مایلی^۱ شاعر نیریزی. در کتاب آشکده نوشته است: مایلی نیریزی به اکثری از مراتب کمال مربوط بود، سیما در علم سیاق و در عهد شاه طهماسب صفوی طاب ثراه در زمانی که میرزا احمد اصفهانی متصدی خالصجات فارس گردید و اهل فارس را از خود رنجانید، مولانا مایلی قصیده‌ای که حاکی از این مطلب بود بگفت و در مجلس شاهی بخواند و بسیار مستحسن افتاد، پس فرمان صادر گردید که آنچه مولانا در حق میرزا احمد ثابت کند از او بازستانند و این چند بیت از مولانا ثبت گردید:

مشکل که رود نقش ستمهای تو از دل
تا چند به بیداد بود طبع تو مایل
هر جا که شود شحنة فرمان تو عامل
ای جمع تفاوت همه چون خرج تو باطل
جمعی همه تر دامن و قومی همه جاهل
وز «تای» تصرف چو زن حامله حامل
وز خرج تو جمع تو هویدا و تو غافل
آسان بود از مرحمت خسرو عادل
خاقان ملک قدر فلک چتر هماظیل
چون پرتو خورشید به حال همه شامل
شد ملک شبانکاره بسی ضایع و باطل
در دزدی و تقصیر و خیانت همه کامل
در مال رعایای تو این سی و دو جاهل
ثابت قدم و یک دلم و حاضر و قائل
بر حال من خسته افتاده بی دل

ای کار جهانی شده از کار تو مشکل
هستند ز بیداد تو ملکی همه در داد
معمول نگردد بجز از قاعده ظلم
حاصل نشد از سعی تو جز نام تفاوت
دانی چه کسانی که در دور تو جمعند
از «خای» خیانت همه گردیده گرانبار
وز طور تو جور تو نمایان و تو در خواب
هر چند که مشکل بود الزام تو لیکن
دارای فریدون فر و یوسف رخ و جم‌جاه
در ملک جهان سایه الطاف عمیمش
شاهها ز ستمکاری عمال ستمکار
سی و دو وزیرند که در خدمت میرند
از حاصل املاک تو این سی و دو نااهل
شاهها من بیچاره در این عرضه که دارم
اعیان درت نیک نیارند ترحم

۱. (امین احمد رازی در ترجمه‌اش می‌نویسد: (علم سیاق را نیک می‌دانست... و در حالیکه میرزا احمد کفرائی متصدی خالصجات فارس شد اهل آن دیار به درگاه رفته از وی شکایت کردند و پیشوای آن گروه مولانا مایلی بود و در باب وی قصیده‌ای خواند و مستحسن افتاد و حکم شد که میرزا احمد سی تومان به مولانا داد و مبلغی به رسم مصادره، جواب گفت). دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۴، ص ۲۹۵.

۲. در دانشمندان و سخن‌سرایان فارس: (جور).

وز رشوة او پر شده هر مجلس و محفل
بر دامن الطاف تو ای خسرو عادل
از قاسم و قنبر علی آن مردك جاهل^۱
فرمان همایون تو و چوب محصل

در مجلس خود کس ندهد راهم از افلاس
او را زر و زور است و مرا دست توصل^۲
باشد غرضم آنکه ستانم زر خود را
ابواب من بیدل و تصدیق رعایسا

و از علما و شعرای نیریز است: صاحب عنان فصاحت، قدوة اصحاب بلاغت میرزا اسحق
شمس المعالی نیریزی^۳. در بدایت حال به شیراز آمده، کسب کمالات علمیه نمود و فنون
شاعری و خوشنویسی را به اعلی درجه بیاموخت و گوی سبقت را از همگنان ربود و همه خطوط
را خصوصاً خط نسخ را خوش نوشت، بسی مسافرتها نمود و در سال ۱۲۸۰ از شیراز به جانب
شوشتر رفت و داعی حق را لیک اجابت گفته، وفات یافت و این چند شعر در مدح نواب
طهاسب میرزا مؤیدالدوله والی مملکت فارس گفته است:

بی‌خزان بادا به‌گیتی نوبهارت
چرخ اعلی چاکر و خدمتگزارت
تسوسن گردون سمنند راهوارت
در دل بهرام هول از گیر و دارت
تا به کیوان رفعت ایسوان بارت
خوان همت بر کف لیل و نهارت
حکم و فرمان بر صغار و بر کبارت
ملک فربه، از چه؟ از کک نزارت
بدسگالت سرفراز اما به‌دارت
جز سخا کان نیست اندر اختیارت
کحل چشم چرخ خاک رهگذارت
گردن ایام اندر زیر بارت
بر دهان بختی گیتی مهارت
فتح و نصرت از یمین و از یسارت
گر بود گردون سزای گوشوارت
کک سحر و سنان خصم خوارت
نوش لطف و شهد عفو خوشگوارت
جن و انس و وحش و طیر و مور و مارت
عرصه گیتی و روی روزگارت
زر ذلیلست، گنج خوارت
ای بلند ایوان میناسی مدارت

ای بهار دین و دولت روزگارت
عقل والا بنده منت پذیرت
ذروه کیوان حریم بسارگاهت
بر تن اجرام، بسم از کروفرت
تا به گردون فسحت میدان رخشت
داغ طاعت بر جبین مهر و ماهت
امر و طاعت بر وضع و بر شریفست
ظلم لاغر، از چه؟ از گرز سمینست
نیکخواهت سرتگون اما به‌بزمست
ز اختیارت نیست بیرون هر چه بینم
عقد نحر حور لفظ در فشانت
رفقه آفاق اندر قید باست
بر دو پای تسوسن گردون، عقالت
هر کجا لشکر کشی بر عزم هیجا
نعل اسبت گوشوار گوش گردون
آیت موسی نماید صانهاالله
معجز عیسی پدید آرد سقی الله
گر سلیمان نیستی چون شد به فرمان
ور سکندر نیستی چون شد مسخر
چرخ راست، بخت کاست، دهر یارت
جز به‌گرد مرکز جاهت مبادا

۱. (دست امید) دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۴، ص ۲۹۷.

۲. (میرم محیل) دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۴، ص ۲۹۷.

۳. دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۳، ص ۳۱۷.

زینهار ای آز بیرون شو ز گیتی
لاجرم ای بخل رو سوی عدم کن
عنبرآگین باد و عطر افشان هماره
نوعروس مملکت پیوسته بسادا
ورنه جود او بیرون آرد دمارت
ورنه از بیخ آورد بیرون تبارت
مجلس از آرایش عود قمارت
اندر آغوش از سر بوس و کنارت

و از علمای این زمان نیریز است: سلاله سادات و نادره دوران، مرجع انام سیدنعیم شیخ الاسلام بلوک نیریز، خلفالصدق سیدعفیفا شیخ الاسلام خلفالصدق میرنعیم شیخ الاسلام نیریزی خلفالصدق مغفرت توأمان میرمحمدصالح دارابی از قصبه داراب، جلای وطن نموده، وارد نیریز گردید و بساط فضل گستری را گسترانیده، متوطن گردید و از نسل او سلسله‌ای در نیریز برپا گشته، بیشتر آنها اهل کمال و ثروت و مال گشته، به احترام تمام زندگانی دارند و این فادسنامه ناصری گنجایش ذکر اسامی اشخاص آن سلسله که هریک نور حدیقه سیادت و نجابت و سعادتند، ندارد.

و این بلوک مشتمل است بر ۴۴ قریه آباد:

بالاشهر: ۸ فرسخ شمالی «نیریز» است.

برنجزار: ۲ فرسخ بیشتر میانه جنوب و مشرق «نیریز» است.

بشنه: ۱۳ فرسخ میانه شمال و مشرق «نیریز» است.

پلنگان: ۲ فرسخ ونیم میانه جنوب و مشرق «نیریز» است.

حاجی آباد: ۳ فرسخ مغربی «نیریز» است.

خیرآباد: ۱۹ فرسخ مشرقی «نیریز» است.

دهچاه: ۴ فرسخ شمالی «نیریز» است.

دهو: ۹ فرسخ شمالی «نیریز» است.

رستاق: ۲ فرسخ میانه شمال و مغرب «نیریز» است.

رودخور: ۱۶ فرسخ میانه جنوب و مشرق «نیریز» است.

سرگزار: ۱۸ فرسخ میانه جنوب و مشرق «نیریز» است.

سیف آباد: به مسافت کمی میانه شمال و مشرق «نیریز» است.

شکرو: ۱۲ فرسخ میانه جنوب و مشرق «نیریز» است.

صدرآباد: ۸ فرسخ ونیم مشرقی «نیریز» است.

غوری: ۷ فرسخ ونیم شمالی «نیریز» است.

فخرآباد: ۲ فرسخ ونیم میانه شمال و مغرب «نیریز» است.

قطرو: ۹ فرسخ مشرقی «نیریز» است.

کدرو: همان قطروست.

لای گردو: ۱۳ فرسخ میانه جنوب و مشرق «نیریز» است.

۱. (دهویه) جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۹: جایی که شاعر نامدار معاصر فارس مرحوم استاد فریدون

توللی بسیاری از اشعار خویش را در آنجا سروده است.

۲. (قطروئیه) جغرافیا و اسامی دهات کشور، ج ۲، ص ۳۳۹.

- مروارید: ۱۱ فرسخ میانہ جنوب و مشرق «نیریز» است.
 مشکون: ۸ فرسخ شمالی «نیریز» است.
 معدن سرگذار: همان سرگذار است.
 معدن شکرو: همان شکرو است.
 معدن لای گردو: همان لای گردو است.
 معدن مروارید: همان مروارید است.
 نصیرآباد: ۱ فرسخ و نیم میانہ شمال و مغرب «نیریز» است.
 نیریز: همان قصبہ این بلوک است.
 وزیرہ: ۱۵ فرسخ مشرقی «نیریز» است.
 ہرجان: ۳ فرسخ کمتر میانہ جنوب و مشرق «نیریز» است.
 ہرات سروس: در عنوان بلوک سروس نگاشته گردید.

لمؤلفہ

در اوراق این فارسنامہ، تمام	همان سردسی را کہ گفتم بہ نام
نکوئی نبیند بہ گیتی زوال	نکوکار بودند و نیکو خصال
در این نامہ، جاوید، پایندہ اند	اگر زندہ اند و اگر مردہ اند
نکونام را زندہ باید شمرد	بود مردہ آنکس کہ نامش بمرد
در اندرزناسح همین است و بس	بجز نام نیکو نماند زکس
همہ زندہ کردم ولیکن بہ نام	در این نامہ من مردگان واتمام

ایلات' مملکت فارس به ترتیب حروف

بسم الله تعالی شانه

چون بحمدالله والمنه، صبح روز دوشنبه غره ماه شعبان سال ۱۳۰۴ هجری، پنجم ماه ثور سنه تنگوزئیل خیریت دلیل در شهر شیراز حفت بالنصروالاعزاز شرح بلوکات فارس نگاشته گردید، برحسب وعده‌ای که در اول این فادمنامه گفته شد از خدای تعالی توفیق جست، شروع در نگاشتن شرح ایلات و جزایر و چشمه‌ها و دریاچه‌ها و رودخانه‌ها و طوایف و قلعه‌های خداآفرین و کوههای بزرگ و معدنهای مملکت فارس نمود:

ایل: سردمانی را گویند که در تمام سال در بیابانها، در چادرهای سیاه‌زندگانی کنند و از گرمسیرات به سردسیرات رحله‌الشتاء والصیف نمایند و تفصیل ایلات فارس براین وجه است:

ایل آقاجری: شرح حال آن در ذیل عنوان بلوک کوه گیلویه نگاشته گردید.

ایل اینالو: اصل این ایل از ایلات ترکستان است که در زمان سلاطین مغول به فارس آمده، توقف نموده‌اند و در بیشتر اوقات چندین هزار نفر لشکر سواره و پیاده از ایل اینالو در رکاب سلاطین خدمت نموده‌اند. قشلاق ایل اینالو یعنی جای زمستانه آنها بلوک خفر و داراب و فساست و بیلاق آنها بلوک راسجرد و سرودشت است. حکومت و ضابطی این جماعت از زمان سلاطین صفویه در سلسله خوانین ابوالوردی بوده، جد اعلای آنها محمد صالح- آقا ابوالوردی در اواخر سلطنت صفویه به ضابطی و حکومت ایل اینالو برقرار بود و بعد از وفات او پسرش عربشاه خان ابوالوردی به جای پدر برقرار گردید و از اوایل دولت نادری تا اوایل سلطنت کریم خان به حکومت ایل اینالو می‌پرداخت و بعد از وفات او پسرش حاجی قهرمان خان به جای پدر نشست و در خدمت نواب کریم خان زند، احترامی داشت و چندین عمارت و خانه و حمام، در محله اسحق بیگ شیراز احداث نمود و تاکنون حمام حاجی قهرمان خان، به آبادی باقی است و بعد از وفات او پسرش عبدالرحیم خان به ضابطی ایل اینالو برقرار گردید و در حدود سال ۱۲۳۰ واند وفات یافت و ضابطی ایل اینالو چند سالی به پسرش مهرعلی خان واگذار گردید و بعد از او ضابطی ایل اینالو از این خانواده بیرون رفت، بهرام خان پسر عبدالرحیم خان چند سال به یآوری توپخانه مبارکه سرافراز بود و مصطفی قلی خان نواده حاجی قهرمان خان

